

مأمونهای آموزشی: تحلیل و اطلاع رسانی  
برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان  
دوره ی سی و چهارم • اسفند ۱۳۹۶ • شماره ی بی خری ۲۹۵  
۳۳ صفحه • ۹۰۰۰ ریال  
www.roshdmag.ir

۶

رشد

# نورآموز



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ISSN: 1606 - 9110



# پیام خرد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی  
شرکت افست



حضرت فاطمه (س):  
همیشه در خدمت مادر  
باش، چون بهشت زیر پای  
مادران است.



♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی  
♦ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان  
♦ دوره‌ی سی و چهارم ♦ اسفند ۱۳۹۶  
♦ شماره‌ی پی‌درپی ۲۹۵  
♦ مدیر مسئول: محمد ناصر  
♦ شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):  
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی،  
سیدامیر سادات موسوی، سیدکمال شهبابو، کاظم طلائی،  
شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرمارودی،  
ناصر نادری، بابک نیک‌طلب و محبت‌اله همتی

♦ دبیر: افسانه موسوی گرمارودی  
♦ دستیار دبیر: زهرا اسلامی  
♦ طراح گرافیک: فریبا بندی  
♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی،  
پلاک ۲۶۶

● صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵  
● تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱  
● شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

● وبگاه: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)  
● پیام‌نگار: [noamooz@roshdmag.ir](mailto:noamooz@roshdmag.ir)

● شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب  
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:  
● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی  
۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ ♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۳  
● شمارگان: ۱,۲۶۵,۰۰۰ نسخه



- ۱ درخت تسبیح گوی
- ۲ ماه اسفند
- ۳ شعر
- ۴ دکمه‌ی نارنجی
- ۵ زندگی در کوه
- ۶ من منم، تو تویی
- ۷ چشمه / الحمدلله
- ۸ بخوان و بخند / لطیفه
- ۹ جعبه‌ی نظم
- ۱۰ شاعر ایران زبیا
- ۱۱ توپ‌های دونه
- ۱۲ نام‌های پیراهن
- ۱۳ شام عمه عنکبوت
- ۱۴ آهویا گوزن / شبدر خانگی
- ۱۵ سرگرمی
- ۱۶ چاه آب بسازیم

● تصویرگر روی جلد: عاطفه شعبی راد



# درخت تسبیح گوی

سال‌ها پیش وقتی هم  
سنّ و سال شما بودم،  
روز تولدم با مادرم نهالی  
در باغچه کاشتیم. آن سال را  
خوب به خاطر دارم. زمستان بود  
و من نه ساله شده بودم. من هر سال در  
جشن تولدم یک گلدان زیبا هدیه می‌گرفتم؛ اما در تولد  
نه سالگی ام و در جشن عبادتم یک نهال پرتقال هدیه  
گرفتم.

مادرم به من گفت: «می‌دانی که درختان هم خداوند را  
تسبیح\* می‌گویند.»  
سال‌ها از آن روز می‌گذرد. درخت تسبیح گوی من،  
قد کشیده است و هر سال با پرتقال‌های ریز و  
درشتش تولد من را یادآوری می‌کند.  
دوست داری تو هم در تولد نه سالگی ات  
درختی بکاری؟ درخت تسبیح گوی؟

افسانه موسوی گرمارودی

\* تسبیح گفتن: خداوند را به پاکی یاد کردن

تصویر گریشیوا ضیایی

هر روز سر کار می‌رود.



مامان قبل از همه  
بیدار می‌شود

۱۸

### تولد حضرت زهرا (س)

پیامبر خوب ما، از خود چند یادگاری  
بآرزش گذاشته است. یکی از آن  
یادگاری‌های مهم، حضرت زهرا (س)  
است. روز تولد ایشان بر همه‌ی  
دوست‌دارانشان مبارک!

### روز مادر

حواست هست که روز تولد  
حضرت زهرا (س)، روز مادر است؟  
برای این که از مادرت قدردانی  
کنی، چه تصمیمی داری؟

# اسفند ماه

## علی باباجانی

۱۵

### روز درخت کاری

همه‌ی ما دوست داریم از خودمان  
یادگاری بگذاریم؛ گاهی با یک نقاشی  
گاهی با عکس، گاهی با...  
یادگاری خوب می‌تواند یک درخت باشد.  
در این ماه می‌توانی یک نهال بکاری و  
یک یادگاری خوب و مفید از خود  
به‌جا بگذاری.

۱

### شهادت حضرت زهرا (س)

پیامبر مهربان ما درباره‌ی  
حضرت زهرا (س) فرمودند: «هر کس  
دخترم فاطمه را دوست داشته باشد، در  
بهشت با من همراه خواهد بود.»



تا شب در آشپزخانه  
مشغول کار است.



### تولد امام خمینی (ره)

روز تولد هر انسانی روز مهمی برای خانواده‌ی اوست؛ اما تولد بعضی آدم‌ها برای همه مهم است، مثل تولد امام خمینی (ره).

گاهی روی میل  
خوابش می‌برد.



تصویر گزر: ضامنکی

۲۸

### تولد امام محمدباقر (ع)

امام باقر (ع)، پنجمین امام ما هستند. از بس که عالم و دانا بودند به ایشان لقب شکافنده‌ی علوم داده‌اند. ایشان شاگردان زیادی داشتند و دانشمندان زیادی را تربیت کردند.



مادر، روزت مبارک!



# دُکمه‌ی نارنجی

سرور کتبی

مورچه گفت: «تو باید دکمه‌ی لباس این دختر بشوی. بدو، عجله کن.»

دکمه قِل خورد و دوید و خودش را انداخت جلو پای دختر کوچولو. دختر تا دکمه را دید، خم شد و گفت: «چه دکمه‌ی قشنگی!»

دختر دکمه را برداشت و دوید پیش مادرش و گفت: «مامان، لطفاً این دکمه را به پیراهنم بدوز.»

مامان گفت: «کدام پیراهن؟ تو که پیراهن نارنجی نداری.»

دختر گفت: «خب، برایم یک پیراهن نارنجی بدوز.» مامان گفت: «این دکمه فقط یکی است. برای پیراهن کافی نیست.»

دختر دکمه را برداشت و رفت توی اتاق. دستش را زیر چانه گذاشت و به دکمه نگاه کرد و فکر کرد و فکر کرد.

یک دکمه توی کوچه افتاده بود. دکمه بزرگ و نارنجی بود و مثل صدف برق می‌زد. مورچه‌ای از راه رسید.

دکمه داد زد: «آهای! بیا من را به پیراهنت بدوز.» مورچه ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و گفت: «چه گفتی؟»

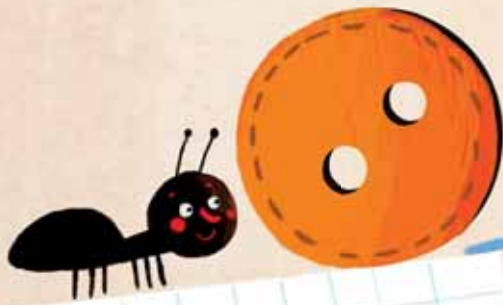
دکمه گفت: «من دکمه هستم. خیلی هم قشنگم. بیا من را به پیراهنت بدوز.»

مورچه پر کاهمی را که روی کمرش بود، زمین گذاشت و زد زیر خنده: «هاهاها! من به این کوچکی! تو به آن بزرگی! تو را به پیراهنم بدوزم؟ هاهاها!»

دکمه اخم کرد. مورچه جلو خنده‌اش را گرفت و گفت: «ناراحت نشو. تو خیلی بزرگی، نمی‌توانی دکمه‌ی پیراهن من شوی؛ ولی صبر کن. نگاه کن.»

یک دختر کوچولو دم درِ یک خانه ایستاده بود.





نام کتاب: آرزوی زنبورک  
نویسنده: کلر ژوبرت  
ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی  
تلفن: ۰۲۱-۲۲۹۳۶۱۴۰

بعد از جا بلند شد. یک مقوای سفید روی میز گذاشت. دکمه‌ی نارنجی را بالای آن چسباند و گفت: «برای آسمان، یک خورشید کافی است.» پایین مقوای خانه‌ی بنفش کشید. بعد یک چمنزار سبز کشید با یک رودخانه‌ی آبی و چند دسته گل صورتی. دکمه‌ی نارنجی که خورشید شده بود، یواشکی خندید و برق برق زد.

تصویرگر: ویدا کریمی



# بیچاره عنکبوت

○ مریم هاشم پور

بیچاره عنکبوت  
اصلاً صدا نداشت  
بالای پرده بود  
کاری به ما نداشت

تا پرده کنده شد  
از خانه رفت زود  
ترسیده بود چون  
نزدیک عید بود

من حدس می‌زنم  
او گفته: «ای هوار!»  
خانه تکانی است  
چی بهتر از فرار؟»

## دوست خوبم

○ منیره هاشمی

واقعاً امروز من  
حسّ خوبی داشتم  
چون نهالی سبز را  
توی گلدان کاشتم

شاخه‌اش کوتاه بود  
مثل انگشتان دست  
توی گلدان بزرگ  
راحت و ساکت نشست

مثل من قد می‌کشد  
دوست خوبم، نهال  
او به زودی می‌شود  
یک درختِ پرتقال

کتابخانه ملی و اسنادی ایران





# خانه تکانی

● عبدالرضا صمدی

مامان اتاقمان را  
امروز کرد جارو  
پشتی و مبل‌ها را  
هی کرده جابه‌جا او

نزدیک ظهر، خسته  
یک‌جا نشست و خندید  
آهسته گفت: «فردا  
می‌آید از سفر، عید!»

او در حیاط خانه  
قالیچه را تکان داد  
گرد و غبار آن را  
تحویل آسمان داد



● تصویرگر: نسیمه محسنی

هیچ کدام از ما مثل هم نیستیم. قیافه‌های ما با هم فرق می‌کند. اخلاق ما هم مثل هم نیست. آیا درست است به خاطر این چیزها هم دیگر را مسخره کنیم؟ یا بگوییم من از تو بهتر هستم؟ به نظر تو حق با چه کسی است؟

بعضی‌ها عینک می‌زنند و بعضی‌ها چشم‌هایشان بهتر می‌بیند.  
کسانی که قدشان بلندتر است راحت‌تر چیزهایی را که بالاترند برمی‌دارند یا در والیبال راحت‌تر بازی می‌کنند. آن‌ها که قدشان کوتاه‌تر است روی صندلی‌های کوچک هم جا می‌شوند و در بازی‌های سرعتی بهتر بازی می‌کنند.



بعضی از خانواده‌ها تعدادشان کم است. بعضی‌ها تعدادشان بیش‌تر است.  
من دو تا خواهر دارم. با پدر بزرگ و مادر بزرگ زندگی می‌کنم. توی خانه جا نیست بازی کنیم. این جا بازی خیلی کیف می‌دهد.



آدم‌هایی هستند که زود سردشان می‌شود، به آن‌ها «سرمایی» می‌گویند. آدم‌های دیگری هم هستند که زود احساس گرما می‌کنند. به آن‌ها «گرمایی» می‌گویند. برخی هم نه گرمایی اند و نه سرمایی.



❁ لایب دیده‌ای که بعضی‌ها تا حرف بامزه می‌شنوند، از خنده غش می‌کنند. بعضی‌ها هم اگر بامزه‌ترین حرف‌ها را بشنوند فقط یک لبخند می‌زنند؛ اما کسی که کم‌تر خنده‌اش می‌گیرد، بد اخلاق نیست.



❁ اگر دقت کرده باشی بعضی‌ها خیلی زود مسائل ریاضی را حساب می‌کنند. انگار توی مغزشان ماشین حساب دارند، بعضی‌ها هم خیلی سریع یک نوشته را حفظ می‌کنند.



❁ بعضی‌ها موهایشان صاف است و بعضی‌ها فر فری. بعضی‌ها نرم و بعضی‌ها زبر و خشک. هر شکلی از مو قشنگ است.

### برو، پپرس

آیا اگر کسی قدرت بدنی‌اش از ما کم‌تر باشد نباید او را در تیم ورزشی خودمان راه بدهیم؟  
وقتی جواب را پیدا کردی، جمله‌ی ناتمام را ادامه بده و در یک برگه نقاشی آن را بکش و گفت‌وگوهای بامزه بنویس و برای رشد نوآموز بفرست.

بعضی‌ها قدرت بدنی‌شان از بعضی دیگر کم‌تر است ...

.....

.....

.....

.....



● تصویرگر: لاله ضیایی

# زندگی در کوه

○ عزت‌اله الوندی

ما توی مدرسه‌ی عشایری درس می‌خوانیم. معلّم ما از آخرهای شهر یور که به غرب ایران کوچ می‌کنیم، در مسیر کوچ به ما درس می‌دهد. خودش هم از ایل ترکاشوند است. کتاب‌های ما هم مثل کتاب‌های شماست. من کوه را دوست دارم؛ چون چشمه دارد و درخت. سنگ دارد و پرنده. رود دارد و آبشار. ایران پر از کوه‌های بلند است: دماوند، الوند، دنا، زردکوه، سبلان، سهند و...

من و خانوادهم روی کوه زندگی می‌کنیم. باور نمی‌کنید؟ الآن برایتان می‌گویم. بهار که تمام می‌شود، کوه‌نوردی ما هم شروع می‌شود؛ چون ما از ایل ترکاشوند هستیم. تابستان‌ها در دامنه‌ی کوه الوند، نزدیک همدان چادر می‌زنیم. زمستان‌ها به ایلام و قصر شیرین می‌رویم و عده‌ای هم به خوزستان می‌روند. من کوه را دوست دارم. پدرم نام من را به خاطر کوهی که در آن زندگی می‌کنیم، الوند گذاشته است.



ما در دشتی بزرگ که در دامنه‌ی الوند است، چادر می‌زنیم. به آن‌جا می‌گوییم، میدان میشان. ما، هم گاو و گوسفند داریم، هم مرغ و خروس. تقریباً هر چیزی که برای صبحانه و ناهار و شام لازم داشته باشیم، در ایلمان وجود دارد. من ایلم را دوست دارم. کوه و دشت را دوست دارم. من ایران را دوست دارم؛ برای همین دوست دارم تمام ایران را بگردم. برای من بنویسید در شهر یا روستای شما، کدام کوه از بقیه بلندتر و معروف‌تر است.

● تصویرگر: شیوا ضیایی

# چشمه

○ مریم ایوبی راد

پدر بزرگ من، باباعلی، در روستا زندگی می کند.  
یک روز من و باباعلی، گوسفندان را به صحرا بردیم.  
گوسفندان این طرف و آن طرف می دویدند و باباعلی را  
خسته می کردند. باباعلی به من گفت: «گوسفندها را  
جمع کن تا به سمت چشمه برویم، مثل این که تشنه  
هستند.»

از پدر بزرگ پرسیدم: «مگر این طرفها چشمه هست؟»  
باباعلی جواب داد: «بله، خدای مهربان، آب را از  
آسمان پایین می فرستد تا هم ما، هم حیوانها و هم  
زمین تشنه سیراب بشویم.»





باباعلی گفت: «تا حالا کویر را ندیده‌ای که چه طور از تشنگی ترک می خورد؟ باران که می بارد، همه چیز دوباره جان می گیرد. زمین هم سبز می شود.»

من گفتم: «پس به خاطر همین است که می گویند، آب مایه‌ی حیات و زندگی است.»  
وقتی به چشمه رسیدیم، گوسفندان مشغول خوردن آب شدند. باباعلی گفت: «یک روز این چشمه، باران بوده.»

بعد کف دستانش را به هم چسباند. از آب چشمه پر کرد و گفت: «بیا از این آب بخور و ببین چه قدر خنک و زلال است.»

دلم برای باباعلی و آب خوردن از کف دستش، تنگ شده است. دلم می خواهد زود تابستان بیاید و به روستا بروم.

\* خداست که از آسمان بارانی فرستاد و زمین را پس از مرگش زنده کرد. (سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۵)

## الْحَمْدُ لِلَّهِ

● غلامرضا حیدری ابهری

آدم‌های بالیمان برای هر نعمتی که خدا به آنها داده است، شکر می کنند و الحمدلله می گویند. مثلاً بعد از خوردن آب و غذا، بعد از پوشیدن یک لباس تازه یا وقتی سالم و شاد از سفر برمی گردند هم الحمدلله می گویند.

آنها در روز قیامت این عادت را فراموش نمی کنند و بعد از ورود به بهشت هم، خدا را شکر می کنند و الحمدلله می گویند.

شکر می کنیم خدایی را که ما را به این خوش بختی رساند و اگر لطف او نبود، ما به این خوش بختی نمی رسیدیم. (اعراف آیه‌ی ۴۳)  
شکر می کنیم خدایی را که به وعده‌ای که به ما داده بود، عمل کرد. (سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۷۴)

● تصویرگر: سولماز جهانگیری





**پرتقال**

معلم: اگر من در یک دست شش پرتقال و در دست دیگر هفت سیب داشته باشم، در کل چه دارم؟  
شاگرد: دست‌های خیلی بزرگی دارید!



**بنینید!**

معلم: امیدوارم دیگر بنینم که داری به برگه‌ی بغل دستیات نگاه می‌کنی!  
شاگرد: من هم امیدوارم شما دیگر این کار را بنینید!



هی روباه  
پنیر نمی‌خواهی؟

نه، من غذای دهنی  
دوست ندارم.  
بهداشتی نیست!





### خودکار پدر

معلم: تکلیف امروزت شبیه دست خط پدرت است.  
شاگرد: بله، چون با خودکار پدرم نوشته‌ام!

### تکلیف

معلم: آفرین پسر جان! توی این هفته اولین بار است که تکلیفت را انجام داده‌ای.  
شاگرد: آقا، راستش دیشب سرم شلوغ بود، نتوانستم بهانه‌ای برای انجام ندادنش پیدا کنم!



### باد شدید

معلم: دختر جان، تکلیف امروزت کجاست؟  
شاگرد: اجازه؟ آن‌ها را باد برد!  
معلم: عجب! حالا چرا این قدر دیر به مدرسه آمدی؟  
شاگرد: چون خیلی منتظر ماندم تا یک باد شدید بیاید و تکالیفم را ببرد!



### مشغول

معلم: فکر کنم تکالیفی که به شما دادم، تمام آخر هفته حسابی مشغولتان می‌کند.  
شاگرد: آقا اجازه؟ این تکالیفی که دادید، همه‌ی سربازان وظیفه را هم مشغول می‌کند.



# جعبه‌ی نظم



● فاطمه عزیز باوندپور  
● عکاس: اعظم لاریجانی

جعبه‌ی کفش برای مرتب کردن وسایل روی میز شما مناسب است. فقط کافی است این جعبه‌ها را کمی زیبا کنید. مثلاً آن‌ها را به شکل آدمک در بیاورید.

● برای بدن آدمک، از خود جعبه و برای سر، از در جعبه استفاده کنید.

## وسایله‌های لازم:

جعبه‌ی کفش، کاغذ رنگی، کاغذ کادو، چسب مایع، قیچی، رنگ گواش یا اکریلیک و وسایله‌های نقاشی





- سطح جعبه را با کاغذ رنگی یا کاغذ کادو بپوشانید. می‌توانید آن را رنگ کنید.
- داخل جعبه را با چند تکه مقوای ضخیم تقسیم بندی کنید. برای کامل کردن آدمک، شکل قسمت‌هایی مثل دست را اول روی کاغذ رنگی بکشید، سپس برش بزنید و در جای مناسب بچسبانید.



جعبه را غیر از آدمک، به چه شکل‌های دیگری می‌توانید تزیین کنید؟ عکس کارهای خوبتان را برای ما بفرستید و جایزه بگیرید.



# بالا، پایین

محمد رضا شمس

لرزان لرزان رفتند. قلِ قلِ کنان رفتند. روزها و هفته‌ها رفتند تا به قله‌ی قاف رسیدند. غارهای زیادی را گشتند تا به غار اژدها رسیدند. اژدها خواب بود. دوتا از دانه درشت‌ها رفتند توی دماغ گل و گشاد اژدها. اژدها عطسه کرد. «هاپشته!» یک زغالِ گر گرفته افتاد بیرون.

دانه‌های اسفند، زغال را برداشتند و بدو بدو پیش منقل برگشتند. زغال را وسطِ منقل گذاشتند و از بس

سی‌وسه تا اسفند بودند دانه به دانه که توی یک منقل گرد و طلائی زندگی می‌کردند. منقل آتش نداشت. دانه‌های اسفند سردشان بود. بید بید می‌لرزیدند. از سرما به هم می‌چسبیدند. یک روز دانه‌ی کوچیک کوچیک کوچیکه گفت: «این طوری که نمی‌شود. اوف... چه سرد است!»

همه گفتند: «نه نمی‌شود. اوف... چه سرد است!» کوچیک کوچیک کوچیکه گفت: «باید برویم آتش بیاوریم.»

همه گفتند: «بله. باید برویم آتش بیاوریم؛ ولی از کجا؟» کوچیک کوچیک کوچیکه گفت: «از قله‌ی قاف. تو یکی از غارهایش یک اژدها خوابیده. باید برویم یواشکی یک زغال برداریم و برگردیم.» همه گفتند: «بله، باید برویم.»



خسته بودند، دور زغال دراز کشیدند و خوابیدند. بعد  
یکی یکی، جرق جرق از خواب پریدند. بالا، پایین.  
جرق جرق. بالا، پایین، جرق جرق...



● تصویرگر: میترا عبداللهی



# توپ‌ها کی دوینده

● الناز قلی‌زاده  
● عکاس: اعظم لاریجانی

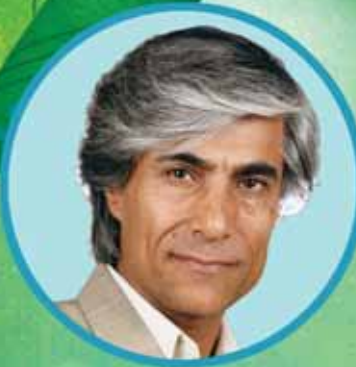


انتهای زمین گروه دیگر برساند.  
هر نفر در هر بار فقط می‌تواند یک توپ از انتهای  
زمین خودی به انتهای زمین مقابل برساند. توپ‌ها را  
هنگام جابه‌جایی پرتاب نمی‌کنیم و آنها را روی زمین  
می‌گذاریم.

برای این بازی بچه‌ها باید در دو طرف یک  
زمین بازی بایستند و به دو گروه پنج‌نفره تقسیم  
شوند. نصف زمین مال یک گروه است و نصف بعدی  
مال گروه دیگر.

در انتهای زمین هر تیم، ده توپ می‌گذاریم (از کاغذ  
باطله یا روزنامه‌ی مچاله شده هم می‌توانید استفاده کنید).  
بهتر است رنگ توپ‌های هر گروه متفاوت باشد. بازیکنان  
به نوبت در انتهای زمین خود می‌ایستند. هر وقت مربی  
اجازه داد، یک بازیکن از هر گروه می‌دود تا توپ را به





# شاعر ایران زیبا



● مهدی مرادی

او شعرهای زیادی درباره‌ی ایران سروده است. یکی از این شعرها را در کتاب فارسی کلاس اولتان خوانده‌اید: شعر زیبای «زیبا زیبا زیبایی، ای ایران». از این شاعر خوب کتاب‌های زیادی به چاپ رسیده است. یکی از این کتاب‌ها «ای میهن من، ایران» نام دارد.

اسدالله شعبانی در یکی از روستاهای همدان به دنیا آمد. او از کودکی طبیعت را دوست داشت. خودش می‌گوید: «می‌رفتم بالای درخت‌ها، لانه‌ی کلاغ‌ها را می‌دیدم. گاهی هم می‌رفتم زیر آب، دنبال قورباغه‌ها و خزه‌ها.»

می‌دانید اولین کتابی که خواند چه بود؟ شاهنامه‌ی فردوسی!

آن را در صحرا پیدا کرد. کتاب مال یک پیرمرد چوپان بود. چوپان پیر روستا، کتابش را در صحرا جا گذاشته بود. شعبانی کوچک شاهنامه را خواند و به شعر علاقه‌مند شد. آن موقع نمی‌دانست که در آینده شاعر کودکان و نوجوانان خواهد شد.



## ساز من، ساز جیر جیرک

● اسدالله شعبانی

من به صحرا رفته بودم  
رفته بودم گل بچینم  
رفته بودم تا بگردم  
کوه و صحرا را ببینم  
از دل گل‌های وحشی  
جیر جیری را شنیدم  
هر چه گشتم لای گل‌ها  
جیر جیرک را ندیدم

ناگهان دیدم در آن جا  
باغی از گل‌های قاصد  
چیدم از آن باغ زیبا  
یک گل زیبای قاصد

بعد هم با ساقه‌ی آن  
ساختم یک سوت سوتک  
ساز من هم خوش صدا بود  
مثل ساز جیر جیرک

● تصویرگر: محسن میرزایی

# نامه‌ی پیراهن

● زهرا فرنیا

سلام هانیه جان

من پیراهن قیمة قورمه‌ای تو هستم. با دیدن من، همه می‌فهمند که این هفته شما قورمه‌سبزی، قیمة، ماکارونی، عدس پلو و چلو مرغ خورده‌اید و همه را هم با ماست میل کرده‌اید.

راستش بیش‌تر از این که تو این‌ها را بخوری به خوردن من داده‌ای و همه را روی من ریخته‌ای.

هانیه جان، فقط خواستم بگویم من اصلاً سس قرمز دوست ندارم. لطفاً این بار که داری سس روی غذایت می‌ریزی، به جای نگاه کردن به تلویزیون به ظرف غذایت نگاه کن. این طوری هم من کم‌تر سس می‌خورم، هم غذای تو خوشمزه‌تر می‌شود. مادرت هم عصبانی نمی‌شود و نمی‌گوید، چرا این قدر زود سس تمام می‌شود.

پیراهن گل‌گلی سابق

● تصویرگر: زهره بیگدلو





# تلفن لیوانی

● عبدالهادی عمرانی



## وسایله‌های لازم:

دو لیوان کاغذی، دو چوب کبریت، چند نوع نخ (مثل نخ پنبه‌ای، نایلونی، پشمی)

لیوان‌ها را سوراخ کن و نخ را از میان آن‌ها رد کن. با چوب کبریت یا خلال دندان، سر نخ را محکم کن. با این تلفن لیوانی می‌توانی پیامت را به دوستت برسانی.

● اگر نخ، دراز باشد، صدا بهتر شنیده می‌شود، یا کوتاه باشد صدا واضح‌تر است؟

● فکر می‌کنی لیوان بزرگ‌تر باشد بهتر است یا کوچک‌تر؟

● اگر جنس لیوان را عوض کنیم، صدا فرقی می‌کند؟ چه فرقی؟

● بهتر است نخ شُل باشد یا کشیده؟

● از این که ما از دانش تو استفاده می‌کنیم، چه احساسی داری؟

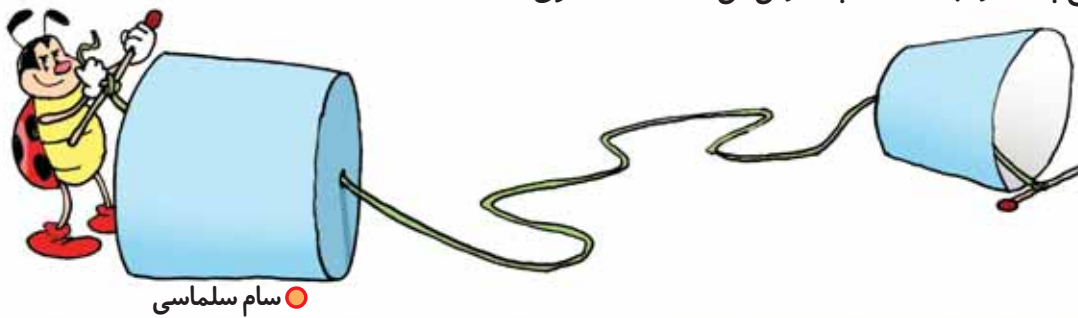
از چند نوع نخ استفاده کن و نظرت را درباره‌ی آن‌ها بنویس.

کدام نخ پیام‌ها را بهتر می‌رساند؟

● ۱ نخ پنبه‌ای ۲ نخ نایلونی ۳ نخ پشمی ۴ .....  
● ۵ ..... ۶ .....

● اگر یک نخ را دولا کنی تا کلفت شود، صدا چه فرقی می‌کند؟

● اگر وسط نخ چند گره باشد، صدا چه فرقی می‌کند؟



● سام سلماسی





# شام عمه عنكبوت

• کلا ژوبرت

دیر نشود، بعد تاب بازی کنم. این طوری شما هم می‌توانی یک ذره شام بپزی.»  
عمه عنكبوت آه کشید و گفت: «حیف!» و بی‌حوصله مشغول آشپزی شد.

کبوتی هم کتاب درسی‌اش را الکی باز کرد. وقتی دید حواس عمه عنكبوت به کارش است، یواشکی کتابش را بست و از تابش آویزان شد. همان وقت عمه با خوش حالی کارش را ول کرد و رفت پیش او.

کبوتی با نگرانی به شام نصفه‌کاره نگاه کرد. بوی غذای همسایه گرسنه‌اش کرده بود. کبوتی آه کشید.

از تار تاب بازی پایین پرید و پرسید: «بهتر نیست اول کارمان را تمام کنیم، بعد تاب بازی کنیم؟»

عمه عنكبوت با کمی غرغر

یک شب مامان و بابا عنكبوت به مهمانی رفتند. عمه عنكبوت آمد پیش کبوتی بماند. کبوتی مثل هر شب آه کشید و گفت: «آخ! اصلاً حال ندارم درس تاب بافی‌ام را بخوانم. الان می‌خواهم تاب بازی کنم.» و خوب به صورت عمه نگاه کرد.

عمه مثل مامان و بابا اصلاً اخم نکرد. لبخند زد و با شادی گفت: «وای... چه فکر خوبی! من هم اصلاً حال ندارم شام بپزم. بیا با هم تاب بازی کنیم.»

کبوتی با تعجب زیاد به عمه نگاه کرد. با خوش حالی از تار تاب بازی‌اش آویزان شد و گفت: «پس زود بیا عمه جان!»

دوتایی یک عالم با هم تاب بازی کردند و خندیدند؛ ولی کم‌کم بوی غذا از لانه‌ی همسایه آمد.

کبوتی زود فکری کرد. از تار تاب بازی پایین پرید و گفت: «اول می‌خواهم یک ذره درس بخوانم که

شانه بالا انداخت و هر دو  
مشغول کارشان شدند. بوی  
آش توی هوا پیچید. کبوتی  
درسش را تا آخر خواند  
و با شادی گفت:  
« آخیش... »

دیدی چه فکر خوبی کردم  
عمّه جان! حالا که دیگر کاری  
نداریم، می‌توانیم با خیال راحت  
تاب‌بازی کنیم!  
آن وقت قار و قور شکمش را شنید و پرسید: «بہتر  
نیست اول شام بخوریم؟»

تصویرگر: حدیثه قربان



# سالم و خوش مزه

● زهرا اسلامی  
● عکاس: رضا بهرامی

مدرسه‌ی شما بوفه دارد؟ در بوفه چه خوراکی‌هایی فروخته می‌شود؟ حتماً برای تو هم پیش آمده که لقمه و تغذیه‌ات را جا بگذاری. آن وقت چه قدر دلت خواسته که بوفه‌ی مدرسه، غذاهای سالمی بفروشد تا تو هم بتوانی با خیال راحت از آن خرید کنی؟  
ما امروز به مدرسه‌ای آمده‌ایم که به جای فروش چیپس، پفک و... خوراکی‌های سالم می‌فروشد.



## غذاهای سالم

در این دبستان دانش‌آموزان می‌توانند آب‌میوه‌های طبیعی، ماکارونی، آش، لوبیا، عدسی، ذرت مکزیکی و خوردنی‌های دیگر را از بوفه تهیه کنند و بخورند. مدیر مدرسه می‌گوید: «اگر دانش‌آموزان غذاهای سالم و مقوی بخورند، کم‌کم به این غذاها عادت می‌کنند. مثل آب‌میوه‌های طبیعی که شکر و مواد نگه‌دارنده ندارد یا غذاهای کم‌نمک که بدون ضرر هستند.»

## سراغ هله هوله نمی‌رویم

از بچه‌ها پرسیدم، بوفه‌ی مدرسه‌ی شما بهتر است یا بوفه‌هایی که همه‌جور خوراکی دارند، همه با هم گفتند: «بوفه‌ی مدرسه ما خیلی خوب است.»  
مریم گفت: «اصلاً بهترین است. در این‌جا غذای پخته و سالم به ما می‌دهند.»  
زهره گفت: «مسئول بوفه، خیلی تمیز است.»

در زمستان به ما لوبیا و عدسی و آش داغ می‌دهد.»  
سارا گفت: «آب‌میوه‌هایی مثل آب هویج و آب سیب را جلوی خود ما تهیه می‌کنند. ما با این غذاها و آب‌میوه‌های خوش‌مزه دیگر چیپس و پفک دوست نداریم.»  
آنها گفتند: «تا وقتی غذاهای خوش‌مزه در مدرسه هست، سراغ هله هوله نمی‌رویم.»





سام سلماسی

## بگرد و پیدا کن!



آقارد که برای به کار افتادن کارخانه باید همه‌ی موتورها را مانند موتور شماره یک تنظیم کند. با هر بار فشار دادن اهرم، ستاره‌ی هر موتور اندازه‌ی یک ضلع جا به جا می‌شود. ستاره در جهت حرکت عقربه‌های ساعت می‌چرخد. حالا آقارد که در هر موتور چند بار باید اهرم را فشار بدهد تا کارخانه به کار بیفتد؟

## جدول

زهرا اسلامی

- ۱ نام مادر بزرگوار امام حسن (ع) و امام حسین (ع)
- ۲ پانزده اسفند هر سال می‌کاریم.
- ۳ هوا که این طوری باشد، ممکن است باران یا برف ببارد.
- ۴ لقب امام پنجم و به معنی شکافنده.
- ۵ قفل را با آن باز می‌کنیم.
- ۶ در آن شنا می‌کنیم.

۱							
۲							
۳							
۴							
۵							
۶							



## بازی و ریاضی

علی حیدری

اگر بدانیم که هر بچه‌ی خانواده‌ی آقای نعمتی یک خواهر و یک برادر دارد، این خانواده چند بچه دارد؟

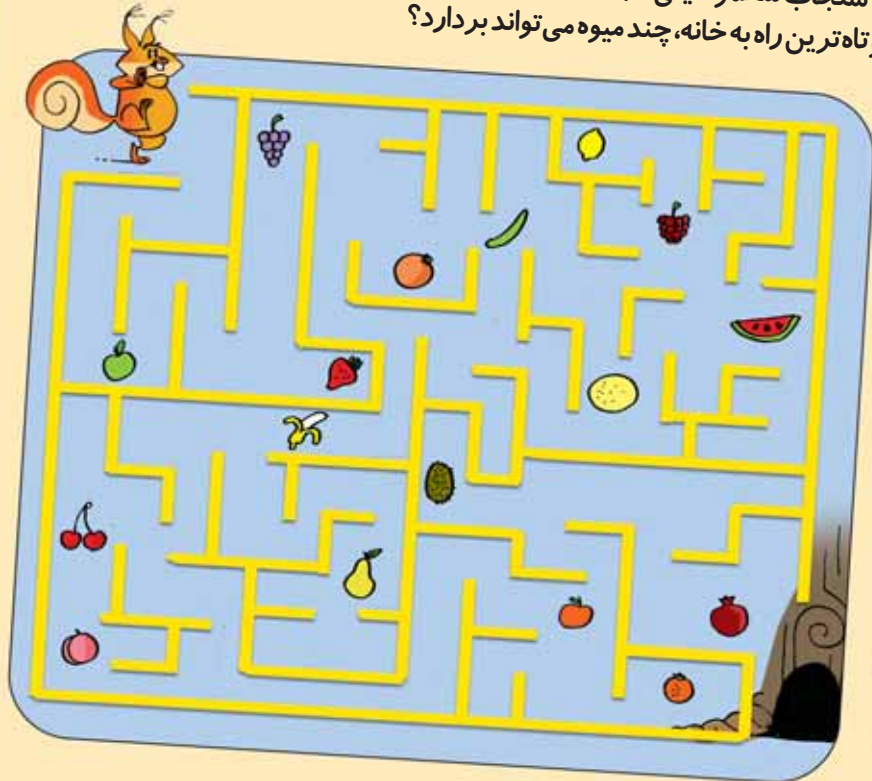


مجید ۹ میله داشت یکی از میله‌ها را نصف کرد. حالا مجید چند میله دارد؟

## بگرد و پیدا کن!

سام سلماسی

سَنجَاب شکمو خیلی عجله دارد که به خانه برسد. در کوتاه‌ترین راه به خانه، چند میوه می‌تواند بردارد؟



# آهو یا گوزن؟

مژده رخشان

خیلی از ما وقتی توی تلویزیون یا هر جای دیگری یک حیوان چهار پای قهوه‌ای - خاکی رنگ می‌بینیم که روی سرش شاخ دارد، می‌گوییم: «وای... این گوزن را نگاه کن! چه قدر قشنگ است!»  
اما ممکن است اشتباه کنیم. خیلی از ما تفاوت آهو با گوزن را نمی‌دانیم. مثلاً نمی‌دانیم که شاخ آهوها شبیه قلاب است و شاخ گوزن‌ها، شاخه شاخه و شبیه درخت است.



خیلی از ما نمی‌دانیم که بدن بچه آهوها هیچ طرح و نقشی ندارد؛ اما همه‌ی گوزن‌ها در دوران کودکی و گاهی در بزرگسالی بدن خال خالی دارند.

گوزن‌ها معمولاً در منطقه‌های پر درخت مثل جنگل‌ها زندگی می‌کنند؛ اما آهوها در بیابان‌ها یا دشت‌ها زندگی می‌کنند.







نام کتاب: ۱۰۰ حقیقت درباره‌ی میمون‌ها  
ترجمه: بیتا صادقیان  
ناشر: سایه گستر  
تلفن: ۰۲۸-۳۳۲۳۳۰۳۰۵

## شبدر فانگلی

من گیاهی از خانواده‌ی بزرگ شبدرها هستم، همان‌ها که به عنوان علف خودرو می‌رویند. خیلی از گیاهانی که شما در خانه‌هایتان نگاه‌داری می‌کنید، در طبیعت هم وجود دارند و رشد می‌کنند.

این گیاهان روش‌هایی برای دفاع از خود دارند تا حیوانات آن‌ها را نخورند. مثلاً من در برگ‌هایم ماده‌ای دارم که بدمزه است. این بدمزه بودن اصلاً برای خودم بد نیست. در عوض کمک می‌کند تا گاوها و گوسفندها، برگ‌هایم را نخورند و زنده بمانم.

اگر ریشه‌ام را ببینید، متوجه می‌شوید که شبیه گل‌نرگس و لاله و خیلی گل‌های دیگر، پیاز دارم. برگ‌هایم شکل قلب هستند. رنگشان بنفش است و شب‌ها مثل شما می‌خوابند؛ یعنی هر شب برگ‌هایم بسته می‌شوند و صبح دوباره باز می‌شوند.

\* یادتان باشد دیگر به گیاهان خودرو، علف‌هرز نگویید. هرز به چیزی می‌گویند که به درد نمی‌خورد؛ اما همه‌ی گیاهان خودرو به درد می‌خورند؛ چون به شما اکسیژن می‌دهند.

هم گوزن‌ها و هم آهوها، غذای مناسبی برای حیوانات گوشت‌خوارند.

● گوزن‌ها و آهوه‌های نر شاخ‌های بلند و زیبایی دارند و ماده‌ها یا شاخ ندارند یا شاخ خیلی کوچک است.





# چاه آب بسازیم

● مجید عمیق



همه‌ی موجودات زنده برای زنده ماندن به آب نیاز دارند؛ اما این آب از کجا تهیه می‌شود؟ آب‌ها از رودخانه‌ها، چشمه‌ها و چاه‌ها تأمین می‌شوند. وقتی یک چاه می‌کنیم، به آب‌های زیر زمین دست پیدا می‌کنیم. دوست دارید شما هم یک چاه بسازید؟

## وسایله‌های لازم

- مقوای لوله‌ای (مثل مقوای دستمال توالت)
- ظرف بزرگ
- سنگ ریزه
- ماسه
- آب



● سام سلمانسی

## مراحل کار

- ۱ مقوای لوله‌ای را به شکل عمودی در یک ظرف خالی بگذارید. این مقوای چاه شماست.
- ۲ مقوای را با دست نگه‌دارید و دور آن مقداری سنگ ریزه بریزید. مواظب باشید سنگ ریزه‌ها توی لوله‌ی مقوایی نریزند.
- ۳ حالا ماسه را روی سنگ ریزه‌ها بریزید.
- ۴ چاه آب شما آماده است. آب را روی ماسه‌ها و سنگ ریزه‌ها بریزید. این کار را ادامه دهید تا آب روی ماسه‌ها را بگیرد.
- ۵ به لوله‌ی مقوایی نگاه کنید. چه اتفاقی می‌افتد؟



## حالا بگو:

چرا تمیز نگه داشتن خاک‌های زمین مهم است؟

با کمک بزرگ‌ترها

# کیک مادر

مواد لازم:

- آرد، دو لیوان
- تخم مرغ، چهار عدد
- شکر، یک لیوان
- بکینگ پودر، دو قاشق چای خوری

- روغن مایع، نصف لیوان
- شیر، نصف لیوان
- وانیل به مقدار کم

خوش مزه و  
خوردنی

زهرا اسلامی  
عکاس: اعظم لاریجانی

تخم مرغ‌ها را بشکنید و با وانیل خوب هم بزنید. بعد شکر را اضافه کنید و هم بزنید تا مواد کرم‌رنگ شود. بعد شیر را کم کم اضافه کنید و هم بزنید. حالا روغن را بریزید و مخلوط کنید آخر از همه، آرد را با بکینگ پودر سه بار آلك کنید و کم کم به مواد اضافه کنید. قابلمه را چرب کنید. مواد را توی قابلمه بریزید و روی اجاق گاز با شعله‌ی کم به مدت ۴۵ دقیقه بگذارید تا بپزد. روی در قابلمه هم دم‌گنی بگذارید.

روز مادر مبارک!



# مناسب، نامناسب

